

مجله	فرهنگ
تاریخ نشر	زمستان ۱۳۷۱
شماره	کتاب ۳۱
شماره مسلسل	=
محل نشر	تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)
زبان	فارسی
نویسنده	محمد تقی راسخ
تعداد صفحات	۱۵: (۸۱ - ۹۵)
موضوع	دربارهٔ ویژگی‌ها و تفسیر شفقش
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

۶

مجله

## درباره ویژگیهای تفسیرشنقشی<sup>۱</sup>

محمد تقی راشد محصل

تفسیرهای کهن فارسی، که بیشتر آنها در چند دهه اخیر انتشار یافته‌اند، علاوه بر اینکه کوشش فارسی زبانان را در برگرداندن دانشهای دینی بدین زبان نشان می‌دهند، گنجینه باارزشی برای پژوهشهای زبانی نیز هستند. این متن‌ها ما را در شناخت صورتهای گذشته زبان یاری می‌دهند و کاربردهای دقیق بسیاری از واژه‌ها را به دست می‌دهند، که غالباً معنای مبهم واژه‌های فارسی میانه را نیز روشن می‌کنند. به جاست که واژه‌های این تفسیرها گردآوری و دسته‌بندی شوند و آنگاه تحلیلهای ریشه‌شناسی و واژگانی درباره آنها انجام گیرد.

یکی از این دسته تفسیرها که گونه‌های کهن و جالبی از واژه‌های فارسی دارد، گزاره بخشی از قرآن کریم است که «تفسیرشنقشی» نامیده شده است که نه نام گزارشگر آن دانسته است و نه تاریخ نوشتن آن. اما صورتهایی از واژه‌های فارسی دارد که برخی از آنها را در فارسی میانه و پاره‌ای دیگر را در گویشهای فارسی

می توان یافت. چنین به نظر می رسد که در این گونه گزارشها، گزارشگر به دو جهت صورتهای گویشی را در تفسیر آورده است. یکی آنکه در برابر واژه قرآنی احتمالاً معادل دقیق فارسی ادبی را نیافته و دیگر آنکه مخاطبان او مردمی بوده اند که با این واژه ها، معنا و کاربرد آنها کاملاً آشنا بوده اند و تفسیرکننده در به کاربردن آنها اشکال و ایرادی نمی دیده است.

سیری کوتاه در این تفسیر آگاهیهایی به دست می دهد که تنظیم و طبقه بندی آنها می تواند مقدمه ای برای کارهای دقیقتر باشد:

الف) واژه هایی که مانند آنها را در نوشته های فارسی میانه می توان دید:

۱. صورتی از فعل متعدی در این تفسیر به کار رفته است که با فارسی نو و میانه هردو اختلاف دارد، اما نزدیکی آن از نظر آوایی به فارسی میانه (پهلوی) بیشتر از فارسی نو است و آن افزودن - ایندیدن *ēndīdan* یا *īndīdan* به ماده مضارع برای ساختن مصدر است<sup>۲</sup>. ویراستار متن، این فعلها را متعدی غیر قیاسی دانسته و فهرستی از آنها را در مقدمه (صفحه شصت و چهار) آورده است. این فعلها عبارت اند از: بارندید (بارانید)؛ بر بارند (بر بارانید)؛ بالندید (بالانید)؛ بروند (برویانند)؛ بخیزندید (بخیزانید)؛ بشنویدید و شنوندید (بشنوانید و بشنوندید)؛ بشنویدید (بشنوانید)؛ و گذرانیدید (گذرانیدیم، عبور دادیم) و علاوه بر آنها آرمندیدن (آرامانیدن)<sup>۳</sup> و...

باید پذیرفت که این شیوه ساختن فعل متعدی از گویش گزارشگر مایه گرفته است و پدیده ای تازه در زبان فارسی با صورتی غیر قیاسی به شمار نمی آید.

۲. واژه ها و ترکیبهایی نیز در کتاب دیده می شود که گونه نوشتاری و معنی آنها با فارسی میانه یکسان است:

- آژژ (ص ۱۳۵ و ۱۷۸)؛ آژژ (ص ۱۶)؛ ژژ، روی؛ پهلوی: *azabar* های

آغازی چه جزء اصلی واژه باشد و چه نشانه نفی، در فارسی نو افتاده است.

- او (وار عطف و ربط)؛ پهلوی: *u(d)*؛ فارسی میانه ترفانی: *wd=ud*؛

فارسی باستان: *utā*؛ اوستایی: *uta*.

بنابر تحول طبیعی این واژه در فارسی نو باید *u* باشد و در سراسر این تفسیر نیز

به همین صورت به کاررفته است نه چنانکه در فارسی امروز تلفظ می‌شود.  
- پسوند - ایها ihā که در پهلوی اصلاً قیدساز و در نوشته‌های متأخر پهلوی  
نشانه جمع نیز هست (تحول یافته آن در فارسی نو "هاست") در دو مورد به همان  
صورت پهلوی و در معنی جمع به کاررفته است: خواستیها (ص ۱۹): "خواسته‌ها"؛  
پهلوی: xwāstihā استیها (ص ۱۵۳): "هسته‌ها"؛ پهلوی: (h)astihā.<sup>۴</sup>  
- برآمدنگاه و فروشدنگاه: "طلوع و غروب" (ص ۱۹۳): پهلوی: ulāmadān:  
"طلوع"، frōd šudān: "غروب".<sup>۵</sup>  
- برست: "تهدید" (ص ۸۶): پهلوی: padist.<sup>۶</sup>  
- بی‌راهی: "گمراهی" (ص ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۶۶ و ۱۷۵): پهلوی: abē-rāhīh:  
"گمراهی"، abē-rāh: "گمراه".<sup>۷</sup>  
- بی‌سامان‌کاران، بی‌سامانی و...: "زناکنندگان" (ص ۱۲۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،  
۱۹۴ و...)؛ فارسی زردشتی: ناسامانی.<sup>۸</sup> سامان در زبان پهلوی به معنی "مرزو  
سرحد" است و بنابراین "بی‌سامان" یا بی‌سامان‌کار کسی است که حد و مرز شرعی  
را رعایت نکرده است. در همین تفسیر "سامان" به معنی "پارسا" (ص ۱۰۸، ۱۱۰ و  
۱۴۷) و "بسامانی" به معنی "صلاح و پارسایی" (ص ۱۰۲) نیز به کار رفته است.  
درگوش افضل آباد قیس آباد<sup>۹</sup> "بسومو" (besomo): "متعادل، آنکه کار را با تعادل و  
طمأنینه انجام می‌دهد" و "کار بسومو کرد" (kār be somaherda)، "کار را با طمأنینه  
لازم انجام دادن" هنوز هم کاربرد دارد.  
- بی‌تمیزی: "حالت ناپاکی زنانه" (ص ۴۳ و ۴۴): فارسی زردشتی  
"بی‌تمیزی".<sup>۱۰</sup>  
- پرباک: "مطهر" (ص ۱۸۵). ترکیب "پر" با اسم یا صفت در پهلوی کار-بردهای  
گونگون دارد که غالب آنها برگردان واژه‌های اوستایی به زبان پهلوی است و از آن  
جمله است: purr-ōz: "پرنیرو"؛ purr-hamjamanīg: "بسیار سخنگو"؛  
purr-dahišn: "سخاوتمند"؛ purr-guftār: "پرسخن"؛ purr-xwarrah: "پرفره"؛  
purr-xwarrahīh: "پرفرهی" و...<sup>۱۱</sup>  
- تروش: "ترش" (ص ۱۶۳): پهلوی: tru(f)š: "ترش".

- جد: "جز، بجز" واژه در سراسر کتاب به کار رفته است. پهلوی jud "جدا، جز" واژه عنوان پیشوند کاربرد فراوان دارد. این jud در پهلوی بیشتر در برابر vi- اوستا آمده که خود پیشوندی است که معنی "جدا" می‌دهد.<sup>۱۲</sup>
- چربش: "چربی" (ص ۱۷۵ و ۱۷۶)، پهلوی čarbišt<sup>۱۳</sup> و čarbišn<sup>۱۴</sup>: "چربی، روغن".<sup>۱۵</sup>
- چشم رزد: "حریص" (ص ۲۳۶): "... او مراد فتنه کنیزکان و می‌مه افکن کمن بس چشم رزدم".
- واژه همچنانکه ویراستار متن گمان کرده است (پانویس صفحه ۲۷۴) به معنی "حریص و طماع" است. جزء اول ترکیب روشن است و جزء دوم آن ruzd نیز در پهلوی واژه شناخته‌ای است و معنی: "حریص" دارد، و ruzdih: "آز، حرص" در فرهنگ‌ها آمده است.<sup>۱۶</sup> در فارسی میانه ترفانی نیز به همین معنی و با املاء: rwzd و ruzdagihā<sup>۱۷</sup> در معنی قید "آزمندانه" نیز به کار رفته و از ویژگیهای دیو آز است. بنابراین "چشم‌رزد" در معنی "حریص و پرخور" کاربرد شناخته است.
- خسند: "خرسند" (ص ۲۳۸): پهلوی: hunsand
- دروغزن: "دروغگو" (ص ۱۵۸): پهلوی: drōzan و drōzanīh<sup>۱۸</sup>
- دریاب: "دریا" (ص ۲۶): پهلوی: drayāb
- دلپور: "دلیر، گستاخ" (ص ۲۴ و ۲۱۸): املاء واژه در پهلوی
- dilyl و dilywl<sup>۱۹</sup> است که املاء نخست diliwar و املاء دوم dilīr خوانده می‌شود.
- زور: "دروغ" (ص ۲۲): گواهی زور: "گواهی دروغ" (ص ۱۰۹): پهلوی: zūr و zūr-gugāyih
- سطبر: "غلیظ، تیره" (ص ۹۲): پهلوی: stabrih: "غلظت، تیرگی".<sup>۲۰</sup>
- شوی: "پیراهن" (ص ۴۸): پهلوی: šabīg: "پیراهن مقدس، سدره".<sup>۲۱</sup>
- شوی: "شوهر" (ص ۱۱۰): پهلوی: šōy: شویمند، شویمنده: شوهردار (ص ۱۰۷ و ۱۳۱). پهلوی: šōyōmand
- فرهختن، فرهنگیدن: "آموختن" (ص ۱۴۳): پهلوی: frahixtan

frahanjīdan: "آموختن، ادب کردن".

- کیشدار: "امت" (ص ۱۵۶) ... ساخته می‌داریم هر کیشداری را کردار و سگالش و گفتارشان را. در تفسیر ... زینالکل امه عملهم (بخشی از آیه ۱۰۸ سوره انعام). پهلوی: kēšdar: "دارنده دین غیر زردشتی، دین دار".

- گوشاسب: "خواب" (ص ۱۶۶)؛ پهلوی: bušāsp.

- مزگت: "مسجد" (ص ۲۰)؛ پهلوی: mazget.

- نسپاسی: "ناسپاسی" (ص ۸۱)؛ پهلوی: anaspāsīh.<sup>۲۲</sup>

- هم پدر: "فرزندانی که از یک پدر اما از دو مادرند" (ص ۱۰۴)؛ فارسی میانه

: ham-pid؛ فارسی باستان hamapitā.

- هم مادر: "فرزندانی که از یک مادرند" (ص ۱۰۴)؛ فارسی میانه: ham-mād

؛ فارسی باستان: hamātā.

- هم خند: متحد، هماهنگ، دست به یکی کرده (ص ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۸،

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۳)<sup>۲۳</sup>، جزء اول ترکیب "هم" پیشوند است و جزء دوم "خند"

صورت دیگری است از "جند" و "جند" خود معرب "گند" پهلوی است پس

ham-gund "همگروه، متفق" معنی می‌دهد.<sup>۲۴</sup>

- هنجیدن: "کشیدن، برکشیدن" (ص ۵۱)؛ پهلوی: (ā)hanjīdan.

- هوسپاس (ص ۱۵۸)؛ هونیوش (ص ۲۳۸). پیشوند hu به معنی "خوب"

ونیک در برابر duš "بدوزشت" در فارسی نو و حتی میانه پیشوند غیرفعال است

و دروازه‌های معدودی دیده می‌شود اما ترکیبهای: huspās(īh) "نیک سپاسی"

hu-miyōxš<sup>۲۵</sup> "نیک نیوش، فرمانبردار" در پهلوی به کار رفته است.

ب) واژه‌های کهنی که خاص این تفسیر نیست اما دلیل کهنگی متن است:

- "افسوس" و مصدرهای مرکب "افسوس کردن"، "افسوس داشتن"، و

صفت فاعلی "افسوس کن" در معنی اصلی خود "ریشخند، مسخره"؛ پهلوی: afsōs.

- "اندوهگن" گونه دیگری از "اندوهگین" و صورت‌های ترکیبی "اندوهگن"

بکردن، "اندوهگن مکندا"، "اندوهگن نکندا"<sup>۲۶</sup>؛ پهلوی: andōhgen.

- او باریدن: "فروریدن، بلعیدن"؛ پهلوی: ōbārīdan.

- بتر: "بدتر"; پهلوی: watar.  
 - بدادتر: "عادلانتر"; پهلوی: pad dādtar.  
 - توخم: "تخم"; پهلوی: tōhm.  
 - خروه: "خروس"; پهلوی: xrōh.  
 - خوفت: "خفت"; پهلوی: xwaftan, xwaft.  
 - خیم: "خلق و خو"; پهلوی: xēm.  
 - زوان: "زبان"; پهلوی: uzwān.  
 - کو: "که، چه کسی" (در ترکیب کواند: "که هستند"); پهلوی: kū "که، چه کسی".

.. - هنباز: شريك؛ پهلوی: hambāz.

علاوه بر این عبارتهایی مانند: نیکوکار، نیکوسگال، نیکوگوی در برابر محسنین (ص ۱۵۱) یادآور گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک مزدیستان و نیز عبارت "پریان و جادوان و مردمان" که در تفسیرها به کار رفته است یادآور همین ترکیب درمتهای باستانی است.

### ج) واژه‌های ناشناخته:

۱. اندرینافتند (ص ۲۱۵): "نضرب الحارث را روز بدراندر بشافتند و بکشند". ویراستار متن در پانویس ص ۲۵۷ نوشته است: "سیاق عبارت گویای این حقیقت است که نمی‌توان صورت حاضر را تصحیفی از "اندرینافتند" گرفت گرچه شایبه "اندرینافتند" دور از عبارت نیست. این توضیح قانع کننده نیست، "اندرینافتند" ترکیبی رایج نیست. و معمولاً پس از پیشوند "اندر" "ب" آغازی حذف می‌شود و در چنین حالی باید "اندرینافتند" نوشته شود.  
 "اندرینافتند" در اینجا گونه دیگری است از "اندرینافتند" و معنی آن "سد کردند، به بند کشیدند، محاصره کردند" است. مصدر "پنافتن" به معنی مورد بحث در کتابهای دیگر نیز به کار رفته است. از مصدر پنافتن در همین کتاب صورت "پنامند" نیز آمده است: "... خدای گفت: وهرک کافر بود، روزی دهمش اندک مایه"

چندکی، آنگه فاپناممش فاعذاب آتش دوزخ" (ص ۲۲).  
"او یادداری آن وقت کی کید و مگر ساختند ترا اندر سرای ندوه کافران مگه تا  
ترا اندر زندان پنامند یا اندر میان دیوار گیرند" (ص ۲۱۵) در اینجا معنی  
"محصور کردن، بازداشتن" به خلاف آنچه گفته شده است (پانویس ص ۲۷۱) با  
عبارت مناسبت دارد.<sup>۲۷</sup>

۲. "بدوسند". واژه دویارد در تفسیر به کار رفته است:  
"... زود بگیریم شان یعداب و عقوبت از انجا کنه دانند و نه بدوسند" (ص  
۲۰۴).

"... او چه می پندارند و چه می بدوسند این کسها که دروغ سازند بر خدای"  
(ص ۲۴۷).

ویراستار متن واژه را از مصدر «دوسیدن» گمان کرده اند (ص ۲۸۰). مصدر دوسیدن  
معنایی متناسب با آنچه در این دو مورد آمده است، ندارد. «بدوسند» در اینجا به  
جای «بیوسند» به کار رفته است (با ابدال ی به د که در این تفسیر فراوان است) و  
«بیوسیدن» یعنی «انتظار داشتن، امید داشتن».<sup>۲۷</sup>

۳. «وایراسته»: «گویند منافقان، عبدالله بن ابی و یارانش، ما وایراسته بودیم  
کار خویش از پیش این مصیبت» (ص ۲۳۶) در برابر «قد اخذنا امرنا من قبل» (آیه ۵۰  
سوره توبه). در پانویس صفحه ۳۰۴ نوشته شده است: «وایراسته بودیم، وایراسته  
بودیم = وایپراسته بودیم (۲)». با توجه به اینکه در کتاب «وا» برابر «باز» در فارسی  
ادبی و «ب» آغازی برابر «w» فارسی میانه («گ» فارسی نو) است بنابراین واژه  
وایراسته برابر «باز ویراسته» (پهلوی: abāz wirāstag) است که به معنی «بازآرایی،  
ترتیب و تنظیم مجدد» است و این معنی با «اخذنا» در آیه مورد نظر نیز مناسبت  
دارد.

د) رنگ گویشی کتب نیز چشمگیر است، به درستی روشن نیست که کتاب از  
گویش کدام منطقه متأثر است اما واژه‌ها، ترکیبها و حتی شیوه جمله بندی تفسیر را  
می توان در گویشهای جنوب خراسان دید از آن جمله:<sup>۲۸</sup>  
۱. «د» برابر «در» در فارسی ادبی، در گویشهای جنوب خراسان به همین



صورت و در همین معنی کاربرد دارد.<sup>۱۹</sup> دَخانه (ص ۱۱۱)، دَنگر (ص ۱۸۹)؛ دَنص (ص ۱۹)؛ دَگور (ص ۱۶۲). در گویش افضل آباد، da xona، «در خانه، درون خانه»؛ da negar : «نگاه کن»؛ da gur : «درگور، درون گور»؛ da kār : «لازم»؛ da band : «در بند، گرفتار»؛ dagešta «بازگشتن»؛ da borda : «قرو بردن، در زمین فرو کردن»؛ da bār kerda : «ظرف غذا را روی چراغ گذاشتن، درون لحاف یا تشک را از پنبه یا پشم پر کردن» و... کاربردهایی رایج اند.

۲. «وا» معادل «باز» در فارسی ادبی. نگاهی به فهرست واژه‌های صفحه ۳۰۴ تا ۳۰۷ کتاب نشان می‌دهد که پیشوند مورد نظر کاربرد گسترده‌ای دارد. در برخی گویشهای جنوب خراسان از جمله افضل آباد، نیز این صورت کاربرد زیاد دارد و بسیاری از ترکیبهای کتاب را در این گویش به صورت زنده و فعال می‌توان دید؛ از جمله، «پوشیدن»؛ «پوشیدن، پوشاندن» به همین معنی و به صورت vā pušida کاربرد دارد؛ علاوه بر معنی یاد شده اختصاصاً به معنی «سقف زدن» نیز به کار می‌رود، xonar vā pušidan : «خانه را پوشیدند، سقف اتاق رازدند»؛ vā basta : «وابستن، گوسفند یا بز را برای پروار کردن در خانه نگهداشتن»؛ vā dida : «وادیدن، چیز گمشده‌ای را پیدا کردن»؛ vā seporda : «واسپردن، سفارش کردن»؛ vā xarida : «واخریدن، خریدن»؛ vā xonda : «واخواندن، دعوت کردن، خواندن»؛ vā borda : «وابردن، آرد را رشته کردن، پول کسی را در قمار بردن»؛ vā ham monesta : «واهم مانستن، به هم شبیه بودن» و از این گونه است واپس گشتن؛ واگشتن؛ وایاد آمدن؛ واپیش بردن؛ وارسیدن، وایستادن و...

۳. «وَر» معادل «بر» در فارسی ادبی. این پیشوند نیز در گویشهای منطقه بیرجند زنده است و کاربرد دارد. در زیر به چند مورد آن در گویش افضل آباد اشاره می‌شود: var avurda<sup>۲۰</sup> : «ور آوردن، تخمین زدن»؛ var omada : «ور آمدن»؛ var basta : «بر بسته، پیچیده و بسته شده»؛ var pāšida : «ور پوشیدن، به هم ریخته»؛ var gešta : «برگشتن»؛ var nehada : «ور نهاده، آماده، برآمده»؛ و...

۴. شناسه ey برای دوم شخص فعل حال که در سراسر کتاب به کار رفته است.<sup>۲۱</sup> از جمله، medīdey : «می دیدید»؛ biyārey : «بیتارید»؛ bokoney : «بکنید»

...

۵. کاربرد «ش» در آخر سوم شخص مفرد فعل گذشته، مثلاً در برآوردش و بیرون آوردش (ص ۱۷۶). در گویش افضل آباد و گویشهای منطقه بیرجند تا آنجا که می‌داند، این «ش» در سوم شخص مفرد فعل گذشته بدون استثنا کاربرد دارد.<sup>۲۲</sup>
۶. واژه‌های کهنه‌ای که صورتهایی از آنها در گویشهای خراسان دیده می‌شود فراوان است؛ از آن جمله، په (ص ۷۳ و...): پیه، گویش بیرجند  $pē(h)$ : گرده په (۱۴۶)، گویش بیرجند  $gorda pē$ . نهل: «سوراخ» (ص ۲۳۳)، گویش افضل آباد:  $noqol$  در ترکیب  $kol o noqol$ : «سمبه سوراخ». و همین گونه است هرگز (ص بیست و نه) سه یک، چهار یک، شش یک و...
۷. همسانی جمله‌های کتاب با گویشهای جنوب خراسان بدان حد است که گاه به نظر می‌رسد گویشور جنوب خراسان هم امروز این جمله‌ها را بر زبان جاری می‌کند. مثلاً جمله «وایش ما آمدی یک یک تنها تهی و برهنه مادری زاده» (ص ۱۵۳) را در گویش افضل آباد امروز چنین می‌گویند:
- $vā piš e ma ? omadey yakyak tanhā līsk e mādar zād.$

#### ه) تحول آوایی

کتاب نوشته‌ای صد در صد گویشی نیست که بتوان تحولات آوایی آن را بدقت طبقه بندی کرد و از روی آن به منطقه اصلی نویسنده تفسیر پی برد اما به سبب تأثیری که از گویش محلی دارد می‌توان پاره‌ای از تغییرات آن را منظم کرد، از آن جمله است:

۱. [vi] باستانی، که در فارسی نو به [go] تبدیل شده است، در این متن، به [be] تبدیل شده است.<sup>۲۳</sup>

باستانی	میانه	نو	در این کتاب
$vi+star$	wistardan	گستردن	بستردن
$\sqrt{vārēz}$	warzāg	ورزا	برزا
$vi+\sqrt{var}$	wirawišn	گروش	بروش

بزغ	وزغ	wazag/y	vazaya/vā
بزند	گزند	wizand	vi+vjan

۲. [abē] دوره میانه، که در فارسی نو [bi] می شود، در این تفسیر [vi] است:

در این کتاب	نو	میانہ
وی دادی	بی دادی	abē-dādih
وی بیم	بی بیم	abēbīm
وی چارگی	بی چارگی	abēčāragih
وی راه	بی راه	abērāh
ویزار	بیزار	abēzār
وی نیاز	بی نیاز	abē-niyāz

واژه هایی که در فارسی نو با [b] آغاز می شوند نیز از این دسته به شمار می آیند مانند «ورنا» (فارسی نو: برنا)؛ و خشایش (فارسی نو: بخشایش).

۳. [p] باستانی که در فارسی میانه متأخر و فارسی نو به [b] یا [f] تغییر یافته،

در این کتاب [v] است:

پازند	در این کتاب	فارسی نو	فارسی میانه
āvādān	آوادانی	آبادانی	abādānih
avzūdan	اوزودن	افزودن	abzūdan
avgandan	ازگندن	افگندن	abgandan
avar	ازور	ازبر	azabar
avāyist	ارایست	ابایست	abāyist
avištāv	شتاود	شتابد	awištāb
awāz	وا	باز	abāz

و از این گونه است، یاویدن؛ «یابیدن»؛ فریو؛ «فریب»؛ بتاوند؛ «بتابند»؛ بروایند؛ «برایند»؛ بیاوان؛ «بیابان»؛ دویر؛ «دبیر»؛ تاوستانی؛ «تابستانی»؛ چاروا؛ «چارپا»؛ نواید؛ «ناباید»؛ گور؛ «گیر»؛ شیو؛ «شیب»؛ اوارید؛ «اوبارید»؛ لاوه؛ «لابه»؛ میزوان؛ «میزبان»؛ کاوین؛ «کابین» و...

۴. [y] میانی فارسی میانه که در فارسی نو به جای می ماند در این کتاب با «ذ» یا «د» نوشته شده است:

این کتاب	فارسی
آذی	آیی
افزادی	افزایی
پستاژند	پستایند
بیازماذیم	بیازماییم
بدوسیدن	بیوسیدن
پاده	پایه
جاذگاه	جایگاه
داذگان	دایگان
فروماذگان	فرومایگان
ماده	مایه
ناشاذیست	ناشایست

۵. [z] و [j] فارسی در این کتاب به [z̄] تبدیل شده است: آویژ: «آویز»؛ بیژد: «بیزد»؛ بژر<sup>۳۴</sup>: «بزر»؛ یژول: «بزلول، بچول»؛ ناز: «تاز»؛ کژ: «کج»؛ کژاردن: «گزاردن»...  
 ۶. a آغازی در برخی واژه ها به جای مانده است: ازور؛ اسپاردن؛ اسپرده؛ اشتر.

شواهد یاد شده در آن حد نیست که بتواند انتساب گویش نویسنده تفسیر را به یکی از گویشهای مشخص فارسی روشن کند اما نزدیکی آن را به گویشهای منطقه خراسان بیان می کند. حذف «ذ» یا به قیاس فارسی امروز «د» از دوم شخص جمع پدیده ای نیست که خاص گویشهای منطقه ری یا نواحی نزدیک بدان باشد.<sup>۳۵</sup> در گویشهای جنوب خراسان تا آنجا که می داند این ویژگی دیده می شود.

## پی‌نوشتها و مأخذ

۱. گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شتقشی، به اهتمام و تصحیح محمد جعفر یاحقی، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵).

۲. این نوع مصدر در فارسی نو با افزودن «-اندن» یا «-انیدن» به آخر ماده مضارع یا اسم ساخته می‌شود و مصدر جعلی یا صناعی نامیده می‌شود. در فارسی میانه با افزودن اینیدن ēnīdan به ماده مضارع یا اسم به دست می‌آید. این شیوه فعل سازی یا مصدر سازی در زبانهای هند و اروپایی از دیرگاه رایج بوده است. در اوستا از طریق افزودن «-ya» یا «-a» به اسم یا صفت مانند *zaka* راستی، «-āšaya» «باراستی» به دست آوردن «*namah*» نماز، «*namahya*» «نماز بردن، تعظیم کردن» و همچنین در سنسکریت (مانند *namasyā*, *ṛayā*). این نوع ساخت را اصطلاحاً Denominative گفته اند.

۳. کاربرد این شیوه فعل متعدی در متنهای فارسی میانه یکسان نیست، صورتهایی مانند *xwarēnīdan*: «خورانیدن»؛ *dawēnīdan*: «دوانیدن»؛ *paydagēnīdan*: «آشکار کردن» در غالب متنها به کار می‌رود اما متن پهلوی «گزیده‌های زاد سپهر» در کاربرد این گونه مصدرها از دیگر آثار ممتاز است. کاربرد صورتهایی مانند *rānēnīdan*: «راندن»؛ *rawēnīdan*: «روان کردن»؛ *rōšnēnīdan*: «روشن کردن» و... ظاهراً خاص نویسنده این کتاب است. کار زادسپهر در این مورد با گزارشگر تفسیر مورد بحث همانندی دارد. با توجه به اینکه در این تفسیر آمیانی یا «ذ» یا «ده» نوشته شده است می‌توان چنین پنداشت که «-ēnīdan» به «ده» تبدیل شده است اما به سبب پشت هم قرار گرفتن دو «d» واژه میانجی آفزوده شده و پسوند «-ēnīdan» یا «-īndīdan» (دانسته نیست که ی برای واکه آست یا ج) حاصل شده است.

۴. نیز - مقدمه کتاب، صفحه سی و هشت.

۵. - مهرداد بهار، واژه نامه گزیده‌های زاد سپهر. (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۵۱)، ص ۴۳، ۲۷۴ و ۳۶۶.

۶. درباره سه لغت کهنه فارسی - احمد تفضلی، فرخنده پیام، مجموعه مقالات تحقیقی علمی، یادگار نامه دکتر غلامحسین یوسفی (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۹)، صص

۵۳۴ - ۵۳۵.

دریاره و ویژگیهای تفسیر شتقی

۷ - بهرام فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ سوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸)، ص ۴۲.

۸ - بهرام نوشیروان دابار، صد در نثر و صد در بندهش (بمبئی: ۱۹۰۹)، ص ۱۳۷.  
۹. روستایی در پنجاه کیلومتری جنوب بیرجند از روستاهای دهستان قیس آباد، بخش خوسف، شهرستان بیرجند.

۱۰ - صد در نثر و صد در بندهش، ص ۱۰۳.

11. → B.N. Dhabhar(ed.), *Pahlavi Rivāyat*, (Bombay : 1913), pp.133-134.

B.T. Anklesaria(ed.), *Zand-ī Vohunam Yasn* (Bombay : 1957), p.69.

12. → E.Benvenist, "que signifîe vidēvdat?", *W.B.Henning Memorial Volume*, (London: Asia Major Library, 1970), pp.37-42

۱۳ - زند بهمن یسن (مذکور در یادداشت شماره ۱۱)، ص ۴۷.

۱۴ - فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۱۶.

۱۵. این eš بازماندهٔ پسوند -išn پهلوی است که گونهٔ دیگر آن -išt است (این -išt را نباید با پسوند سازندهٔ صفت عالی که از -išta باستانی منشأ می‌گیرد و دروازهٔ «بهشت» فارسی و مانند آن بازمانده است، اشتباه کرد). هر دو گونهٔ این پسوند می‌تواند اسم، اسم مصدر یا صفت بسازد -  
W.Gelger, und E.Kuhn, *Grundriss der iranischen philologie*, 1Band, 2Abteilung (strassburg, 1974), p.182.

به طور کلی پسوند -išn وقتی به ماده مضارع افزوده شود در فارسی میانه نشانه اسم مصدر است و دز معانی زیر کاربرد دارد: الف - اسم معنی میسازد مانند xwarišn: «عمل خوردن». ب - به عنوان صفت همراه با ضمیر در حالت غیر فاعلی، به معنی الزام و اجبار مانند u.m...ān van brinišn: «من باید آن درخت را ببرم». ج - گاه به عنوان صفت یا اسم به کار می‌رود و در این مورد در زبان پهلوی غالباً با پسوند gā یا hā می‌آید مانند abāyišnīg: «بایسته»، xwarišnīh: «خوردن». د - همراه با صفت مفعولی مانند bastišn: «باید بستن».

H.S.Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, (Wiesbaden : 1974) , p.281.

و برای سابقهٔ این پسوند در دورهٔ باستان -

E.Benveniste, *les infinitifs avestiques*, (Paris: Maisonneuve, 1935), pp.105-107.

۱۶. فرهنگ زبان پهلوی، ص ۴۹۲ و نیز -  
 D.N.Mackenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, (London: Oxford University Press, 1971),  
 p.73.
۱۷. واژه نامه گزیده های زاد سپهرم، ص ۲۸۳.
۱۸. فرهنگ پهلوی مکتزی (یاد شده در یاد داشت ۱۶)، ص ۲۸. فارسی باستان:  
 draujana-
۱۹. فرهنگ پهلوی مکتزی (یاد شده در یاد داشت، ۱۶) ص ۲۶.
۲۰. واژه نامه گزیده های زاد سپهرم، ص ۳۳۹.
۲۱. فرهنگ زبان پهلوی. ص ۵۲۹. فرهنگ پهلوی مکتزی، ص ۷۸ و نیز پانویس  
 صفحه ۲۸۸ تفسیر.
۲۲. فرهنگ زبان پهلوی، ص ۲۲. «ن» در واژه «نسپاسی» بازمانده an- نفی است و یا  
 «نا» نفی در فارسی نوراتباطی ندارد.
۲۳. واژه نامه تفسیر، ص ۳۰۹.
۲۴. تبدیل «گ» به «خ» در واژه های دیگر نیز دیده می شود واژه «ستیخ» و «ستیخ» به معنی  
 «قله» در صورت باستانی stēg است و واژه «سوراخ» در پهلوی sūlāg. - گردوریس (یاد شده در  
 یادداشت ۱۵)، ص ۶۶.
۲۵. فرهنگ زبان پهلوی، ص ۲۹۰ و واژه نامه گزیده های زاد سپهرم، ص ۳۹.
۲۶. واژه نامه تفسیر، ص ۲۵۸.
۲۷. برای هر دو مورد - مقاله نگارنده «در باره چند واژه کهن فارسی» در نامگانی علی  
 سامی جلد دوم (زیر چاپ).
۲۸. گونه های گویشی یاد شده در این بخش همگی از گویش افضل آباد (یاد شده در  
 یادداشت ۹) است که نگارنده خود از گویشوران آن به شمار می آید.
۲۹. در مورد این ویژگی و کاربردهای آن در متنهای ادبی و گویشهای دیگر خراسان بویژه  
 گویش بخارایی - احمد علی رجائی، پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی (تهران: انتشارات  
 بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳)، ص هفتاد و نه و هشتاد. نیز - مقدمه کتاب ص بیست و چهار.
۳۰. واژه نامه تفسیر، ص ۳۰۷.

### دریاره و ویژگیهای تفسیر شنقشی

۳۱. این نکته را ویراستار متن به عنوان حذف «ده» از ضمیر دوم شخص جمع یاد کرده‌اند. ← صفحه بیست و سه.

۳۲. این «ش» در متنهای ادبی فارسی قرنهای نخستین اسلامی رواج داشته است و آن را «شین فاعلی» یا زاید دانسته‌اند. نگاه کنید به لغت نامه، حرف «ش»، ص ۱۰. در متنهای فارسی میانه نیز این مورد کاربرد داشته است؛ از جمله در زند بهمن یسن یارها به کار رفته است *guft - iš ohrmazd* در برابر اوستایی: *smraor Zaraθuštrō* ← به زند بهمن یسن (یاد شده در یادداشت شماره ۱۱)، ص ۳، ۷، ۱۰، ۱۲ و...

۳۳. واژه‌های نقل شده از فهرست غالباً در واژه نامه پایان تفسیر در ردیف الفبایی خود آمده‌اند از این رو شماره صفحه متن در جلوه آنها یادداشت نشده است.

۳۴. واژه «بژر» همان طور که ویراستار متن تفسیر حدس زده‌اند با «بجر» به معنی «گرز» ارتباط دارد (ص ۲۶۶). در اوستا *vadar*: «سلاح برای کشتن» و *vazra*: «گرز» هر دو آمده است. واژه اخیر در فارسی میانه *vazr* و در فارسی نو «گرز» شده است. «بژر» در این کتاب می‌تواند تحول یافته یکی از این دو صورت اوستایی باشد (با توجه به تبدیل *v* باستانی به «b» و «z» به «z» که در این کتاب دیده می‌شود) و بنابراین از «بژرجستن» و «بژرجوی» با گسترش معنی می‌تواند «خصوصیت» و مانند آن اراده شود.

۳۵. ← علی اشرف صادقی، «تحول پسوند حاصل مصدر از پهلوی به فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۳۶۹)، ص ۸۷.